

شیوه حکومت اسلامی

بیژن بیدآباد^۱

چکیده

ابتدا با مطرح نمودن ویژگی‌های حکومت اسلامی و انواع آن به تحلیل نظریه ولایت فقیه پرداخته، چگونگی مشروعیت نظام اسلامی را بررسی می‌نماییم. ارتباط حکومت اسلامی با قانون و حدود اختیارات حاکم در چارچوب ویژگی‌های احکام اولیه و ثانویه را به بحث می‌گذاریم و به طبقه‌بندی وظایف حکومت اسلامی می‌پردازیم.

مقدمه

قبل از ورود به بحث باید بدانیم حکومت اسلامی قاعداً باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد و این حکومت که سیطره بر جان و مال و عرض خلق خداوند دارد در چه قالبی باید حرکت و حکم کند و استیلاء آن تا چه حد است.

ولایت، بیعت و حکومت

بطور کلی، دو شکل کلی از حکومت اسلامی در تاریخ از صدر اسلام تا کنون دیده شده است. نوع اول حکومتی بوده که خلیفه خدا بر مسند حکومت جلوس فرموده و ضمن داشتن ولایت کلیه، ولایت حکومتی را هم به عهده داشته است. این نوع حکومت در زمان رسول اکرم ص و در آخر دوران زندگی حضرت امیرالمؤمنین علی ع مشاهده شد که در این دو دوره خلافت ظاهری و خلافت باطنی هر دو با ولی خدا ع بود. البته در ازمینه قبل هم این موضوع واقع شده است که در قرآن کریم آمده: «یا دَاوُدُ اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...»^۲. حکومت نوع اول که یوسف ع یا داوود ع یا محمد ص یا علی ع در رأس حکومت بودند حکومت اسلامی تلقی می‌شوند. چون همان کسی را که خداوند او را خلیفه قرار داد بر مسند خودش می‌نشیند که فرمود: «اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً»^۳ و حکومت اسلامی بر مبنای محوریت این آیه است. غیر از این نوع حکومت، حکومت اسلامی دیگری مشاهده شده که حکامی منتسب به اسلام یا با اذن و اجازه یا بدون اذن و اجازه بر مسند فقط خلافت ظاهری نشسته‌اند - خلافت باطنی یا ولایت کلیه قابل تصرف یا غضب نیست. کسانی که بدون اجازه و اذن معصوم ع بر این مسند نشسته باشند بر طبق فرمایش علی ع شقی هستند. حضرتش خطاب به شریح می‌فرماید: «هَذَا مَجْلِسٌ لَا يَجْلِسُ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ أَوْ شَقِيٌّ وَمَنْ أَنْتَ»^۴. یعنی ای شریح در مسندی که تو نشسته‌ای یا نبی یا وصی او یا شقی می‌نشیند و تو کیستی؟ مسلم است که شریح نه در مقام نبوت بود و نه در مقام وصایت پس الا و لابد در شقاوت منغم بود. به هر حال نوع دوم حکومت اسلامی که در ظاهر به نوع

^۱ <http://www.bidabad.com>

bidabad@yahoo.com

bijan@bidabad.com

^۲ - سوره ص آیه ۲۶ - ای داود ما ترا در روی زمین مقام خلافت دادیم پس میان خلق خدا به حق حکم کن.

^۳ - سوره بقره آیه ۳۰ - همانا من (مستراً) قرار دهنده یک خلیفه بر روی زمین هستم.

^۴ - این مجلس (فتوا و قضاوت) جایگاهی است که در آن نمی‌نشیند مگر کسی که یا پیغمبر باشد یا وصی او یا اینکه شقی باشد. روضه کافی، ج ۷، کتاب القضا و الاحکام، ص ۴۰۶، ح ۲.

اول شباهت بسیار دارد نیز در ظاهر اسلامی است و در بطن، بهره آن از حقیقت اسلام اندک است. اگر حکومت نوع دوم به نحوی با اجازه ولی خدا باشد و یا اذن معصوم همراه باشد باطن آن به حقیقت نزدیک تر است - آیت الله خمینی این نوع حکومت را خلافت اعتباری نام می‌نهد^۵ - در غیر این صورت فقط ظاهری به نام اسلام دارد.

بر این اساس است که حتی در نظریه ولایت فقیه، ولایت را منحصر به فقیه نموده‌اند که اگر چنین انحصاری نباشد حکومت اسلامی از شق دوم نوع دوم خواهد شد. لذا لازم و واجب دانستند که ولایت را به عهده فقیه بسپارند. فقیه از لحاظ تعریف فقهی افراد خاصی را در برمی‌گیرد که دارای خصوصیات هستند که در مقبوله عمر بن حنظله قید شده است. در مقبوله آمده است: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ، صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ وَ مُخَالِفًا عَنِ الْهَوَاءِ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»^۶. و بر این اساس فقیه باید دارای صیانت نفس و حافظ دین و مطیع امر ولی خدا و مخالف با هوای نفس خود باشد. همچنین بر اساس فرمایش شهید ثانی در کتاب منیه المریدین^۷ فقیه نه کسی است که کتب زیادی خوانده باشد بلکه فقیه کسی است که مصداق «أَيَّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^۸ قرار گرفته باشد. یعنی هر جا نظر کند نور خدا را ببیند. مسلم است که ولایت فقیه با چنین اوصافی بعد از حکومت اسلامی نوع اول، اشرف حکومت‌های عالم است و هیچ عاقلی با آن مخالف نیست که سهل، جز حکومت ولی فقیه را نمی‌پذیرد. زیرا هیچ عاقلی حکومت فقیه عادل را که به احکام شرع آگاه و به آن عامل است را با حکومت پادشاه یا رئیس جمهوری که از شر شیطان نفس خود نرسته معاوضه نمی‌کند.

آیت الله خمینی در شرح ولایت فقیه می‌نویسند: «ولایت فقیه یک امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر و ائمه برای اداره جامعه داشته‌اند، برای فقیه جامع‌الشرایط نیز ثابت است و این ولایت واقعی جز جعل ندارد و فی حد ذاته شأن و مقامی نیست بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام است»^۹. در ادامه می‌نویسند: «رئیس دولت و همه والیان و متصدیان خدمات عمومی، یعنی اعضای دولت، هیچ‌گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند بلکه سهم مساوی می‌برند»^{۱۰}.

علی‌رغم اشاره‌ای که به دو نوع اول و دوم حکومت شد، با توجه به معانی مختلف ولایت، نباید ولایت کلیه‌ای که در قرآن مطرح است و عرفا به آن اشاره دارند را با مبحث حکومت ظاهری مخلوط نمود. در شرح ولایت نظریه عرفا بر این وجه است که: «... ولی بر وزن نصیر مأخوذ از ولی است مثل ضرب که به معنی قرب و دُئو باران بعد از باران است و ولی به معنی محب و صدیق و نصیر و ولایت (بافتح) مصدر آن است و ولایت به کسر واو به معنی ملک و به معنی امارت و سلطنت، و مولی به معنی مالک و بنده و آزادکننده و آزاد شده و مصاحب و خویش و همسایه و هم منزل و شریک و پسر و عم و پسر خواهر و رب و ناصر و منعم و منعم علیه و محب و تابع و صهر که داماد باشد یا مطلق خویش نسبی یا سببی باشد و از این جهت ملا سعد تفتازانی گفت که بر فرض تسلیم صدور من کُنتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ از زبان گهربار حضرت رسول ص را چندین معنی است و لفظ مشترک دلیل مدعای بزرگی که مبنای اصل دین

^۵ - شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از (کتاب البیع) آیت الله خمینی (۱۳۷۱)، چاپ سوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صفحه ۳۴.

^۶ - وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب ۱۰، ص ۱۳۱ و بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۴، ص ۸۸.

^۷ - تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی.

^۸ - سوره بقره آیه ۱۱۵، به هر جا روی کنید وجه (صورت) خدا را می‌بینید.

^۹ - ولایت فقیه، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳، صفحات ۱۰-۹.

^{۱۰} - ولایت فقیه، صفحه ۲۳.

باشد نمی‌تواند باشد. و حقیقت ولایت به همه معانی مشیت است که از آن به عبارات مختلفه بحسب اعتبارات مختلفه تعبیر کنند مثل عرش و کرسی و نفس الرحمن و اضافة اشراقیه حق تعالی و فعل حق و وجود لا بشرط و کلمه کن و فیض منبسط و حق مخلوق و بسیط الحقیقه و حقیقت محمدیه ص و علویت علی ع و مقام معروفیت حق و مقام معبودیت و محبوبیت حق و غیر ذلك من الاسماء و این مشیت چون اسم اعظم الهی است و اسم را من حیث اسمیت هیچ حکم بلکه هر حکم و هر خبر که بواسطه اسم جاری شود آن حکم و آن خبر بر مسمی است...»^{۱۱}

آیت الله خمینی نیز با تصریح این موضوع می‌نویسند: «مقصود ما از ولایت، ولایت کلیه الهیه که در زبان عرفا و برخی از فلاسفه متداول است، نمی‌باشد؛ بلکه منظور همان ولایت قراردادی و اعتباری است، همچون سلطنت و حکومت عرفی و سایر مناصب معمول در بین مردم»^{۱۲}. بلکه این حکومت و سلطنت ظاهری نزد ائمه و اولیاء الهی علیهم السلام در مقابل ولایت کلیه که به آن اشاره شد، آنچنان حقیر است که حضرت امیرالمؤمنین ع در این باب آب دهان بز را بر حکومت ظاهری ترجیح می‌دهند^{۱۳} و حاضر نیستند حتی کفش وصله زده مستعمل و فرسوده خود را با آن عوض نمایند^{۱۴}، در صورتی که ولایت کلیه مد نظر عرفا اشاره به خلافت الله و خلافت خلیفه الله در جان جهان است.^{۱۵}

این خلافت در مرتبه نازله آن خلافت خلیفه الله فی الارض است که ائی در مقام ذات جعل مستدام بر نصب این خلیفه بر روی زمین دارد و به صراحت فرموده که: «ائی جاعل فی الارض خلیفه»^{۱۶}. این خلیفه مظهر ولایت حق است بر روی زمین و ولی الله است و همانطور که ذکر آن رفت اسم اعظم خداوند است که اعظم دلالت را بر مسمی که ذات اقدس احدیت است، دارد.

در قوس نزول این ولایت از مرتبه اعلائی ولایت تامه کلیه شروع و به ولایت بر مؤمنین و سپس مسلمین تنزل می‌یابد. می‌فرماید: «الله ولی الذین آمنوا»^{۱۷} و ولایت الله بر مؤمنین تخصیصی می‌خورد و در نازله آن نبی قرار می‌گیرد که

۱۱ - حضرت حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی (۱۳۷۲)، بشاره المؤمنین، چاپ سوم. انتشارات حقیقت. صفحه ۱۶۹.

۱۲ - شؤون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از (کتاب البیع) آیت الله خمینی (۱۳۷۱)، چاپ سوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صفحه ۵۷.

۱۳ - «وَاللّٰهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُفِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بِاطِلَالٍ. سوگند به خدا که این (اشاره به لنگه کفشی که بر آن پینه می‌زدند) نزد من دوست داشتنی‌تر از حکومت و فرمانروائی بر شماست، مگر آنکه بواسطه آن (زاممداری) حقی را اقامه یا باطلی را دفع کنم. نهج البلاغه، خطبه ۳۳

۱۴ - «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَةَ وَبَرَأَ التَّنَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارَؤُا عَلَيَّ كِطَّةً وَ لَا سَعْبٍ مُظْلَمٍ لِأَلْفَيْتٍ حَبَلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسٍ أَوْلَهَا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُبَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ. سوگند به خدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود حضور مردم، و اگر نبود وجود یارانی که حجت را بر من تمام کرد و اگر نبود اینکه خداوند از علما و آگاهان جامعه پیمان گرفته است که در برابر سیری ستمکار و گرسنگی ستمدیده آرام نگیرند، هرآینه افسار حکومت را بر گردنش می‌انداختم و فرجام کار خلافت را با جام نخستینش سیراب می‌کردم. آنگاه درمی‌یافتید که این دنیای شما نزد من از آب دهان بزی کم ارزش‌تر است. نهج البلاغه، خطبه شششقیه.

۱۵ - حق جان جهان است و جهان جمله بدن اصناف ملانک قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها همه فن

۱۶ - سوره بقره، آیه ۳۰، من هر لحظه قرار دهنده یک خلیفه در زمین هستم.

۱۷ - سوره بقره، آیت الکرسی، خدا ولی کسانی است که ایمان آوردند.

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^{۱۸} و این ولایت در اثر بیعت پیش می‌آید یعنی همانطور که فرمود «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةُ»^{۱۹}. این بیعت از اعمال قالبیه است و همانند سایر اعمال قالبیه چون نماز و زکات و حج و ... دارای صورت ظاهری و احکام عملی قالبیه می‌باشد و انعقاد توافق ولایت را مطرح می‌سازد^{۲۰}. و این ولایت با اذن و اجازه از ولی سابق به ولی لاحق منتقل می‌شود که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ»^{۲۱}. پس ولایت تا آنجا که عقد قرارداد ولایت که همان بیعت ولویه است جاری نشود حکم ولایت ندارد^{۲۲} و فرموده‌اند که آنکه نصب عداوت با این ولایت کند حتی در اجرای احکام یا افعال حرام مختار است که: «التَّاصِيَةُ زَنَا أَوْ صَلَّى»^{۲۳}.

پس ولایت با بیعت همراه است و جدا از آن تعریف نمی‌شود. ولایت در وجه نازلۀ آن بر امت مسلمان به تعریف اسلام بر می‌گردد. اگر بیعت عامه اسلامی بین نبی یا ولی یا وصی یا بطور کلی صاحب امر (اولی الامر)^{۲۴} یا افراد از جانب ایشان با انعقاد عمل قالبیه «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^{۲۵} منعقد شد پس مباحین از خلق مسلمانند و در امت اسلام قرار می‌گیرند و در پوشش ولایت ولی امر هستند. در غیر این صورت در نحلۀ اسلامند و جزو امت مسلمانند. این مراتب هر کدام مرتبه‌ای از احاطۀ ولایت بر آحاد افراد جامعه است که همگی تحت قبول شرایط قرارداد مراتب مختلف بیعت است. در مرتبه نازلۀ، کسانی هستند که در نحلۀ اسلام هم قرار نمی‌گیرند و با پرداخت جزیه و مالیات از ولایت اسلام تبعیت می‌کنند و در جامعه مسلمین معاش می‌کنند. شمول این ولایت مختص به دو نوع حکومت ذکر شده در ابتدای این بحث است که در هر دو آنها بدون واسطه یا با واسطه خلافت با صاحب امر است.

در مبحث ولایت فقیه این ولایت به صورت تشبیهی به فقیه داده شده است و بر این مبنی شیوۀ حکومتی جدیدی مطرح می‌گردد که چنانچه ذکر آن رفت، اگر منطبق با اصالت معنی فقه و فقیه باشد از انواع حکومت‌های متعالیه بشری خواهد بود. همانطور که گفته شد این حکومت به معنای جعل است و جعل فقیه عادل و آگاه به احکام شرع مورد پسند اجماع عقلاست. و اگر فقیه از طرف مردم جعل گردد، جاعل مردم هستند و حکومت زایدۀ ملت است و اگر از طرف انبیاء یا اولیا یا اوصیا الهی جعل گردد در حکم انواع حکومت اسلامی است که فوقاً به آن اشاره شد.

این جعل همواره با اشکالاتی مواجه است که شاید نتوان به سادگی از آنها صرف نظر کرد. یکی از اینها شناخت فقیه است. فقیه در مقام فقه یعنی ادراک حقایق عالم قرار می‌گیرد و قلب او منبع دریافت تفقه و فقه است که فرمود: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»^{۲۶} و این مقام قابل تشخیص عوام نیست و چون معرف باید اعلی و اجلی از معرف باشد، نمی‌توان به

^{۱۸} - سوره احزاب، آیه ۶: ولایت پیامبر بر مؤمنان از خودشان بیشتر است.

^{۱۹} - سوره توبه آیه ۱۱۱: خداوند جان و مال مومنین را به بهای جنت (پنهان) خریداری کرده است.

^{۲۰} - در مورد بیعت با زنان نیز در آیه ۱۲ سوره ممتحنه می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلِيٌّ أَنْ لَا يَشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِبَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. ای پیامبر اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک نگیرند و دزدی نکنند و زنا ندهند و فرزندان خود را نکشند و (به مکر) تهمت نزنند و در کارهای نیک نافرمانی تو نکنند با آنها بیعت کن و برایشان آموزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است.

^{۲۱} - فرمایش رسول اکرم ص در غدیر خم. هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست.

^{۲۲} - در غدیر خم نیز حسب امر فرمایش رسول اکرم ص علی ع در چادری نشست و حاضرین خدمتش رسیده و بیعت و مصافحه نمودند.

^{۲۳} - کسی که ولایت را قبول نکند چه نماز بخواند و چه زنا کند.

^{۲۴} - سوره نسا آیه ۵۹، أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ. اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و صاحبان امر در بین خود را.

^{۲۵} - بحار الانوار، ج ۱۴، باب ۲۷، ص ۴۰۷.

^{۲۶} - سوره اعراف آیه ۱۷۹. قلب دارند ولی فقه (درک) ندارند.

استناد آراء مردم اعلی و اجلی بودن فقیه را دریافت. این امر یک تناقض ذاتی منطقی در انتخاب اَعْلَم ایجاب می کند که قابل اغماض هم نیست. و بر این اساس بود که نبی اکرم ص قیام فرمود و حقانیت خود را بر مردم عرضه نمود و بسیاری گرویدند و در اثر این گرایش اسباب حسد دیگران فراهم شد و به مخالفت پرداختند و حضرت به دفاع پرداخت و بالاجبار خلق خدا را سر به راه فرمود، لذا فرمود: «أَنَا نَبِيٌّ بِالسَّيْفِ»^{۲۷} ولی این حکایت در سایر موارد مثال بلا تشبیه است.

مشروعیت حکومت

تداوم این بحث به مشروعیت حکومت برمی گردد. در بحث مشروعیت حکومت‌ها سؤال اساسی این است که بر طبق چه قاعده‌ای حاکم می‌تواند بر ملتی حکومت کند یا بطور کلی تر چه ضوابطی روابط میان افراد جامعه و قدرتی که بر آنها حاکمیت دارد را مشخص می‌نماید. براساس قانون جنگل حق با قوی است یا «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ»^{۲۸}. یعنی اگر کسی یا گروهی قدرت بیشتری داشتند و بر دیگران استیلا یافتند حاکم آنها هستند. همانطور که این دلیل ضابطه مشروعی را برای حکومت معرفی نمی‌نماید و در اجماع عقلا زور و استیلاء و غلبه ایجاد حقی بر دیگران نمی‌نماید حکومت‌های سلطنتی و وراثتی و آریستوکراسی نیز مشروعیت عقلی ندارند. تنها بیان خاصی از «قرارداد اجتماعی» به بیان ژان ژاک روسو^{۲۹} می‌تواند حکومت‌های اخیر را مشروعیت بخشد، یعنی مردم شرایط حادث شده و استقرار حکومت را برای تنظیم روابط اجتماعی خود می‌پذیرند. حکومت‌های مختلف دیگر که براساس انتخاب شیوه‌هایی، جمهور آراء مردم را در انتخاب حاکم به کار می‌گیرند نیز مبتنی بر مشروعیت همان انتخاب در جامعه است - گرچه دموکراسی‌ها به موبوکراسی گراید که غالباً نیز همینطور است و غالباً زیرکان سیاست منتخب عوام النَّاسند. ولی به هر حال همان انتخاب اساس مشروعیت تعریف می‌گردد. در مشروعیت حکومت نیز می‌توان به نظریه‌های حکومت توتالیتیر منبعث از دیدگاه‌های کمونیسم، اشاره نمود که مشروعیت حکومت اخیر در مباحث نظری آنها در این است که به دلیل آگاهی اقبال استعمار شده از بهره‌کشی صاحبان عوامل تولید همگی متحد شده و انقلاب می‌کنند و حکومت را به دست گرفته و نهایتاً فیلسوف دانایی را بر حکمرانی بر خود قرار می‌دهند. شبیه به این نظریه نیز در دیدگاه‌های راست افراطی اسلامی به نام حجتیه وجود دارد که بر این هستند که فشار ظلم و جور وقتی به حد اعلی رسید ناجی بشریت با انقلابی وسیع پا به عرصه سیاست خواهد گذاشت و حکومت را به دست خواهد گرفت و در این باب بدعتی بسیار سوء در دین بدین معنی مطرح می‌کنند که برای تسریع ظهور باید ظلم و جور را تشدید نمود. اگر دقت کنیم هر دو این نظریات اخیر (کمونیسم و حجتیه) بر یک مبنای مشابه استوارند. چگونگی حکومت در هر دو نگرش انقلاب است. و نصب حاکمی داناتر از دیگران در هر دوی آنها مشابه است و عامل انقلاب یعنی فشار بر توده مردم در هر دو نظریه مشترک است. نظریه حجتیه بدعتی بیش دارد که ظلم و جور را تشویق نیز می‌نماید.

مبحث بعدی مشروعیت حکومت دینی است. تلویحاً به این موضوع اشاره شد و دو نوع حکومت در نظر گرفتیم که در نوع اول در رأس آن می‌تواند خلیفه الله قرار گیرد و اتحاد خلافت معنوی و صوری مجتمعاً صورت پذیرد. در نوع دوم حکومت‌هایی را مطرح نمودیم که حکامی منتسب به دین با اجازه و یا بدون اجازه بر مسند خلافت نشسته‌اند. در

^{۲۷} - من پیامبر به شمشیر هستم. این حدیث به صورت «هَذَا نَبِيُّ السَّيْفِ» در بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۰۱، ح ۱۷، و به صورت «إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ نَبِيُّ السَّيْفِ» در ج ۱۰۰، ص ۴۳، ح ۲ نقل شده است.

^{۲۸} - حق بر کسی است که غلبه یافت.

^{۲۹} - قرارداد اجتماعی، ژان ژاک روسو.

حکومت نوع اول همانطور که اشاره شد ولایت عامل اصلی مشروعیت تلقی می‌شود و این ولایت فقط در قالب بیعت شکل می‌پذیرد یعنی معاهده‌ای بین ولی الله و مؤمنین و مسلمین بسته می‌شود که در قبال اطاعت از ولی الله جنت^{۳۰} و فلاح^{۳۱} به آنان هبه شود. در غیر این صورت حتی نبی اکرم ص که نبی السیف بود نیز حق استیلا بر مردم را ندارد. در قرآن کریم خطاب به آن حضرت است که می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^{۳۲} یعنی تو حق استیلا و فرمانروایی بر امت من را نداری و فقط تذکر دهنده‌ای، پس تذکر بده. پس حکومت الهی نیز باید با رضایت مردم باشد و خداوند و ولی امر اختیار بر تصرف و غفر حق الله دارند ولی حق الناس را خداوند تا حصول رضایت صاحب حق نمی‌بخشد. این موضوع اصل مهمی است که به هیچ وجه نمی‌توان حقی از افراد را حتی توسط خلفای الهی سلب نمود مگر آنکه بر طبق شرایط بیعت با مؤمنین، مؤمنین نبی را اولی بر نفس خود قرار دهند^{۳۳}. با شرح فوق در مورد مشروعیت حکومت الهی نوع اول می‌توان به طریق اولی مشروعیت حکومت اسلامی نوع دوم را منوط به رضایت کامل آحاد جامعه دانست. یعنی اگر قرار شد که فردی منتسب به دین با اجازه و فرمان ولی خدا بر مسند حکومت نشیند، براساس این که در آن هنگام به نحوی صاحب اجازه جزئی می‌باشد، به هر حال اولی الامر جزئی خواهد بود و براساس همین، اطاعت از او بر مؤمنین که تابع شرایط عقد بیعت ولویه هستند واجب و مطاع است که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۳۴} خطاب به مؤمنین است و لزوم اطاعت بر سایرین مصرح نیست. و از این لحاظ مشروعیت این نوع حکومت هم همانند نوع اول است و تابع همان شرایط. ولی اگر در حکومت نوع دوم حاکم و یا حکامی که بر مسند حکومت نشسته‌اند بدون اجازه و اذن از طرف خدا یا ولی خدا باشند بر مصداق فرمایش حضرت مولی ع شقی خوانده می‌شوند. حضرت می‌فرماید: «يَا شَرِيحٌ هَذَا مَجْلِسٌ لَا يَجْلِسُ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ أَوْ شَقِيٌّ»^{۳۵} یعنی ای شریح تو بر جایی نشستی که فقط پیامبر یا وصی پیامبر یا شقی در آن می‌نشیند و امام ع از حکومت بر مردم او را تحذیر می‌فرماید^{۳۶} پر واضح است که تمام حکومت‌های دینی در دوران سلطنت فراعنه در مصر و دوران اسکولاستیک و حکومت کلیسیا بر اروپا و حکومت حکام جور بنی‌امیه و بنی‌عباس و بسیاری دیگر از حکومت‌های واقعه در تاریخ از این نوع بوده‌اند. یعنی نامی از اسلام^{۳۷} بر خود داشتند و اذن و اجازه از خلیفه الله نداشتند. به عبارت دیگر حکومت‌هایی که ذکر شدند از انواع حکومت‌های تئوکراسی می‌باشند و همواره در تاریخ هرگاه این حکومت‌ها - یا سایر حکومت‌های غیرتئوکراسی - به عدالت رفتار کرده‌اند یا به آن نزدیک بوده‌اند دوام و عمر آنان بیشتر شده است. این خود مبحث قابل بحث و پرتفصیلی

^{۳۰} - سوره توبه آیه ۱۱۱، إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ. خداوند جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده است.

^{۳۱} - يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا. بحار الانوار، ج ۱۴، باب ۲۷، ص ۴۰۷.

^{۳۲} - سوره غاشیه آیات ۲۲-۲۱. لفظ مصیطر به شکل مسیطر هم دیده شده.

^{۳۳} - سوره احزاب، آیه ۶: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. ولایت پیامبر بر مؤمنان از خودشان بیشتر است.

^{۳۴} - سوره نسا آیه ۵۹. اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و صاحبان امر در بین خود را.

^{۳۵} - وسائل الشیعه، ج ۸، صفحات ۶ و ۷ و کتاب القضاء باب ۳، حدیث ۲.

^{۳۶} - وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۲۷، ص ۴۰۱، اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ (كَتَبِي) أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ. از حکومت پرهیزید، زیرا حکومت مختص امام و نبی و وصی نبی است که عالم به قضاء و عادل در مسلمین هستند.

^{۳۷} - در تحقیق این موضوع که تمام ادیان حقه، اسلام هستند به مقاله بیدآباد، بیژن و عبدالرضا هرسینی (۱۳۸۲)، شرکت سهامی بانک غیرربوی و بازاری عملیات بانکی متداول، پژوهشکده پولی و بانکی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مراجعه شود.

است که در این مقاله از آن احتراز می‌کنیم.

قبل از اینکه بیشتر وارد مبحث حکومت اسلامی و وظایف آن شویم، اشاره‌ای به مقوله مشروعیت حکومت اسلامی در زمان غیبت خالی از لطف نیست. زمان غیبت از لحاظ مفهومی دورانی است که خلیفه الله در نظر عامه قابل شناسایی نیست و غیبت مصطلح به معنی عدم وجود نیست، بلکه به معنی عدم توجه و شناخت نسبت به خلیفه الله می‌باشد. در تمام دورانی که نمرودیان حکومت می‌کردند یعنی عالم نمایان ادیان سلف منجمله دین نوح ع به تشریح شریعت می‌پرداختند، خلیفه الله در غیبت بود. وقتی خلیفه الله که در آن زمان ابراهیم ع بود خود را ظاهر ساخت و با تشکیک در دین عالم نمایان پایه‌های عقیدتی ایشان را لرزاند، دوران غیبت در آن دوره به اتمام رسید ولی باز مجدداً حکومت به دست فراعنه که از عالم نمایان دین ابراهیم ع بودند افتاد تا خلیفه الله یا موسی ع ظهور فرمود ولی باز مجدداً عالم نمایان یهود پس از موسی ع به حکومت تثوکرسی بر مبنای احکام تورات پرداختند و خلیفه الله در غیبت قرار گرفت و در هر زمانی که خلیفه الله ظهور می‌فرمود، او را می‌کشتند. این کشتار انبیاء ع که فرمود: «وَقَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ»^{۳۸} همگی مخالفت عالم نمایان دین موسی ع با ظهور خلیفه الله بود تا آنکه عیسی مسیح ع ظهور بارز فرمود و به قول خود قاتلین به قتل رسید^{۳۹}. البته بیان قرآن کریم با اندک تأویلی متضمن این مقال است که مسیحیت عیسی ع کشتنی نیست^{۴۰}. از زمان

^{۳۸} - سوره آل عمران آیه ۱۸۱ و سوره نساء آیه ۱۵۵ انبیاء را به غیر حق کشتند.

^{۳۹} - سوره نساء آیه ۱۵۷ «وَقَوْلُهُمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ». و گفتند ما عیسی مسیح پسر مریم را کشتیم.

^{۴۰} - آیه ۱۵۷-۱۵۸ سوره نساء. «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَكَانَ شُبُهًا لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعِ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا». و نکشتند او را و مصلوب نکردند او را و لکن شبهه‌ای بر آنها بود و همانا آنان که اختلاف در این کردند پس شک در خود ایشان بود. در آنها به آن علمی نیست مگر تبعیت گمان و او یقیناً کشته نشد بلکه خداوند او را به سوی خود ترفیع فرمود و خدا عزیز داناست. این تأویل با این غزل از مولوی مطابقت می‌کند:

عیسی (ع) تا بعثت رسول اکرم نیز حدود ۵/۵ قرن دوران غیبت بود و هر کدام از خلفای الهی ظهور می‌فرمودند، به دست عالم نمایان ادیان مسیح و یهود به قتل می‌رسیدند. پس از رحلت رسول اکرم ص که ظهور کلی فرمود خلیفه الله یعنی حضرت امیر ع خانه نشین شد و در غیبت بود تا پس از ربع قرن باز ظهوری فرمود که به دست عالم نمایان اسلام به قتل رسید. خلفای الهی بعد از آن حضرت نیز باز در غیبت به سر بردند. حضرت مولی الکونین ابی عبدالله الحسین ظهوری فرمود که عالم نمایان اسلام با فاجعه کربلا ننگ عالم نمایی در بشریت را به حد کمال رسانیدند و ننگ عالم نمایان ادیان سلف را تحت الشعاع قرار دادند. حکومت عالم نمایان بنی امیه و بنی عباسی با دو و نیم قرن دوام باعث کثرت مزاحمت برای خلفای الهی و اولیاء امر می‌گردید و یکی یکی آنها را عالم نمایان و حکام جور به قتل رساندند و نهایتاً رشته خلافت به دلیل کثرت حماقت بشر و غلبه عالم نمایان دین اسلام بر افکار ملت در غیبت قرار گرفت. پس از این دوره هر گاه ولی امری سر از جیب خود بیرون آورد و به بازگویی حقایق پرداخت باز به دست عالم نمایان اسلام به قتل رسید. قتل بسیاری از عرفاء شامخین و فقهای عاملین که به نحوی از انحاء به تبعیت از امر سابق بر لاحق صاحب فرمان و رسالتی بودند در این مقوله می‌گنجد. به هر حال ذکر این مسئله به این جهت اهمیت دارد که غیبت به معنی تنزل استعداد خلق الله در تبعیت و فرمانبرداری از خلیفه الله خلاصه می‌گردد و در زمانی که این تنزل استعداد و تفکر واقع است، نایبست توقع داشت که حکومت نوع اول دینی ظهور و مشروعیت یابد و تا نوع اول این حکومت با تفصیلی که ذکر آن رفت و یا شق اول از نوع دوم با احراز بیعت ولوی حکومت را به دست نگیرند، نمی‌توان به مشروعیت حکومت خوشبین بود. و خلاصه

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد دل برد و نهان شد	هر دم به لباس دگر آن یار برآمد که پیر و جوان شد
گاهی به دل طینت صلصال فرو رفت غواص معانی	گاهی ز تک کهگل فخار برآمد زان پس به جنان شد
منسوخ چه باشد چه تناسخ به حقیقت آن دلبر زیبا	شمشیر شد و از کف کرار برآمد قاتل زمان شد
می‌گشت دمی چند برین روی زمین او از بهر تفرج	عیسی شد و بر گنبد دوار برآمد تسبیح کنان شد
که نوح شد و کرد جهانی بدعا غرق خودرفت به کشتی	که گشت خلیل و به دل نار برآمد آتش گل از آن شد
یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی روشن کن عالم	از دیده یعقوب چو انوار برآمد تا دیده عیان شد
حقاً که هم او بود که می‌کرد شبانی اندر ید بیضا	که چوب شد و بر صفت مار برآمد زآن بحر کفان شد
صالح شد و دعوت همه زان کرد به خلقان از بهر صلاحی	ناقه شد و پس از دل کهسار برآمد فی الحال عیان شد
آن عقل که فاضل شد و کامل شد و عاقل ناگاه چو پیری	خوش مست شد و برسر کهسار برآمد برتر ز جوان شد
ایوب شد و صبر همی کرد ز کرمان خود درد و دوا بود	از خانه دل نعره زنهار برآمد چشمش همه جان شد
یونس شد و در بطن سمک بود به دریا از بهر طهارت	موسی شد و خواهنده دیدار بر آمد بر طور روان شد
عیسی شد و در مهد همی داد گواهی زان روح مقدس	از معجز او نخل پر از مار برآمد زان روح روان شد
شق کرد قمر را به سر انگشت اشارت از غمزه محبوب	کو بدر شد و باز دگر بار برآمد زان روح روان شد
مسجود ملائک شد و لشکرکش ارواح زان روح مقدس	شیطان ز حسد بر سر انکار برآمد فریاد کنان شد
جویی بتراشید و بر او بست دو صد تار قانونی عالم	صد ناله زار از دل هر تار برآمد مردود زمان شد
بالله که هم او بود که می‌آمد و می‌رفت هر قرن که دیدی	تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد دارای جهان شد
حقاً که هم او بود که می‌گفت انا الحق در صوت الهی	منصور نبود او که بر آن دار برآمد نادان به گمان شد
این دم به نهان است بین گر تو بصیری از دیده باطن	این است کز او این همه گفتار برآمد در دیده بیان شد
رومی سخن کفر نگفته است و نگوید منکر مشویدش	کافر بود آن کس که به انکار برآمد از دوزخیان شد
تبریز هم او بود هم او شمس معانی در گلشن انوار	او بود که در جوشش اسرار برآمد در عشق نشان شد

این کلام این است که اگر غیبت کبری باشد مشروعیت حکومت تنوکرسی از لحاظ فلسفی نیز با اشکال همراه است.

حکومت اسلامی

حال به شرح حکومت اسلامی می‌پردازیم. جدا از کلیات مسائل نظری که مطرح گردید، تعریف خاصی از حکومت اسلامی مطرح است که در بین متأخرین مرسوم می‌باشد. آیت‌الله خمینی در اختلاف حکومت اسلامی با سایر طرز حکومت‌ها می‌نویسند: «حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد، و هر کس را خواست انعام کند، و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم ص و حضرت امیرالمؤمنین ع و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه» است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم ص معین گشته است. «مجموعه شرط» همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است. فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی» و «جمهوری» در همین است: در اینکه نمایندگان مردم، یا شاه، در اینگونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد. «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند. مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند، هر چه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند. حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم ص گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع قانون هستند: همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم ص بیان شده است. اگر رسول اکرم ص خلافت را عهده‌دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است: «خليفة الله في الارض». نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم ص را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند^{۴۱}. پس رسول اکرم ص به

^{۴۱} - اشاره است به واقعه غدیر خم که با نزول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...» ای پیامبر آنچه را بر تو از پروردگارت فرو فرستاده شده برسان، اگر این کار را انجام ندهی رسالت را نرسانده‌ای. سوره مائده، آیه ۶۷.

حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیرالمؤمنین ع را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود. باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم ص و ولایت داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم ص هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجرا است، همان حکم و قانون خدا است. تبعیت از رسول اکرم ص هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ». پیروی از متصدیان حکومت یا «أُولَى الْأَمْرِ» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم ص، در حکومت و قانون الهی هیچ‌گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند»^{۴۲}.

قبل از ادامه بحث باید به این موضوع اشاره کرد که چگونگی تعیین احکام الهی باید روشن باشد. بر این اساس احکام و مقررات جامعه اسلامی را به دو گروه احکام اولیه و احکام ثانویه طبقه‌بندی می‌کنند. احکام اولیه مجموعه بسیاری از احکام و مقررات اسلامی است که در کتاب و سنت درج و شارع حکم کلی یا جزئی در مورد آنها بیان فرموده و فقیه با استفاده از منابع احکام و استنباط حکم فروع و فرض‌های جدید را معین می‌کند این احکام به احکام اولیه معروف هستند. اما طرفداران تقریر احکام ثانویه ابراز می‌دارند که حکومت اسلامی در اداره کلی جامعه به مجموعه جدیدی از مسائل و مشکلات روبرو می‌شود که احکام اولیه در حل آنها ناتوان هستند. در این ارتباط حاکم اسلامی اقدام به وضع احکام ثانویه‌ای می‌نماید که می‌تواند حتی در مخالفت با احکام اولیه باشد و از این باب مصلحت جامعه اسلامی را مد نظر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر حاکم به صلاحدید خود اقدام به صدور رأی و حکم جدید می‌نماید^{۴۳}.

در باب احکام ثانویه مباحث اساسی و مهمی می‌توان مطرح کرد. در درجه اول اینکه مصلحت اندیشی از طریق احکام ثانویه بر حکم خداوند تفوق می‌یابد و این امر به نظر بسیاری از اندیشمندان اسلامی قابل قبول نیست. چه که معاویه بن ابوسفیان با همین مکر اسلام را به بیراهه کشانید و علی ع با پرهیز از این کار به این مضمون می‌فرمود که: من از معاویه مکارترم ولی حفظ احکام الهی اجازه استفاده از مکر را به من نمی‌دهد^{۴۴}. همچنین فرمود سیاست ما عین دین

^{۴۲} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صفحات ۳۵-۳۲.

^{۴۳} - مثال احکام ثانویه در مباحث روز بسیار واضح است، برای مثال حکومت تصمیم به عدم اجازه به صدور کالا به خارج از کشور بدهد. یا حکم به تثبیت قیمت تولیدکنندگان کند. مشابه این گونه موارد بسیار زیاد است و شاید بتوان آنها را یکی از علل اساسی عدم حصول حکومت اسلامی به معنای حقیقی کلمه دانست.

^{۴۴} - و نحن نذكر ما أجاب به أبو عثمان عن كلامهم و نضيف إليه من قبلنا أمورا لم يذكرها فنقول قالت هاشم أما ذكرتم من الدهاء و المكر فإن ذلك من أسماء فجار العقلاء و ليس من أسماء أهل الصواب في الرأي من العقلاء و الأبرار و قد بلغ أبو بكر و عمر من التدبير و صواب الرأي و الخيرة بالأمور العامة و ليس من أوصافهما و لا من أسمائهما أن يقال كانا داهيين و لا كانا مكبرين و ما عامل معاوية و عمرو بن العاص عليا ع قط بمعاملة إلا و كان علي ع أعلم بما منهما و لكن الرجل الذي يحارب و لا يستعمل إلا ما يجلب له أقل مذاهب في وجوه الخيل و التدبير من الرجل الذي يستعمل ما يجلب و ما لا يجلب و كذلك من حدث و أخبر أ لا ترى أن الكذاب ليس لكذبه غاية و لا لما يولد و يصنع نهاية و الصدوق إنما يحدث عن شيء معروف و معنى محدود و يدل على ما قلنا أنكم عددتم أربعة في الدهاء و ليس واحد منهم عند المسلمين في طريق التقين و لو كان الدهاء مرتبة و المكر منزلة لكان تقدم هؤلاء الجميع السابقين الأولين عيبا شديدا في السابقين الأولين و لو أن إنسانا أراد أن يمدح أبا بكر و عمر و عثمان و عليا ثم قال الدهاء أربعة و عددهم لكان قد قال قولا مرغوبا عنه لأن الدهاء و المكر ليس من صفات الصالحين و إن علموا من غامض الأمور ما يجله جميع العقلاء أ لا ترى أنه قد يحسن أن يقال كان رسول الله ص أكرم الناس و أحلم الناس و أجود الناس و أشجع الناس و لا يجوز أن يقال كان أمكر الناس و أدهى الناس و إن علمنا أن علمه قد أحاط بكل مكر و خديعة و بكل أدب و مكيدة. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة ج ۱۵ ص ۲۷۰ ذكر الجواب عما فخرت به بنو أمية.

ماست و دین ما عین سیاست ماست.^{۴۵} یعنی احکام ثانویه ما عین بلکه همان احکام اولیه ما است و احکام اولیه ما همان احکام ثانویه ما است.

در درجه دوم مسئله استنباط احکام ثانویه است. استنباط احکام ثانویه باید توسط حاکمی صورت پذیرد که اشراف کامل نسبت به مسائل فقهی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی، بین‌المللی، فرهنگی و... داشته باشد. برای مثال بسیاری از مصائبی که در اقتصاد ایران پس از سلطنت پهلوی مشاهده شد به دلیل این بود که از احکام اولیه پیروی نشد و احکام ثانویه قوه مقننه و مصوبات دولت یکی پس از دیگری و مغایر با قبلی بستر سرمایه‌گذاری در اقتصاد را آشفته کرد. تغییر مداوم قوانین باعث افزایش ناطمینانی در اقتصاد گردید که این ناطمینانی به عنوان بالابرنده هزینه سرمایه‌گذاری عملاً وضعیت اقتصاد کشور را در شرایط ضعیف فعلی نگهداشت^{۴۶}. این مشکلات همه برای این بود که عدم جواز تصرف در اموال دیگران بر مبنای حدیث «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ»^{۴۷} نادیده گرفته می‌شد و هر روز قانون و مقررات جدیدی برای اصلاح وضع اقتصادی طرح و اجرا می‌گردید. مجموعه این اقدامات گرچه به نیت مصلحت و حفظ و توسعه اقتصاد و جامعه ایران صورت گرفت ولی در اصل با تضعیف اصل مالکیت باعث تضعیف اقتصاد کشور شد^{۴۸}. ماحصل این بحث این است صدور احکام ثانویه هرچند به عقل مصلحت باشد ولی نمی‌تواند معقول‌تر از اندیشه شارع مقدس باشد. در این باب نظر فقهایی را می‌توان چون شیخ حسین نوری را طرح نمود که: فقیه باید آنچنان از فتوا بگریزد که میش از گرگ می‌گریزد^{۴۹}.

به عبارت اخری احکام ثانویه به معنی سلب حق از حقوق مسلمه افراد است به نفع جامعه اسلامی به تشخیص و صلاح‌دید حاکم و سلب حق به این دلیل نیازمند وثوق ادله بسیاری است که به سادگی قابل حصول نیست. علاوه بر موارد فوق و پس از احراز شرایط عام نظیر عقل و تدبیر آیت الله خمینی دو شرط اساسی علم به قانون و عدالت را از شرایط زمامدار در حکومت اسلامی می‌دانند^{۵۰}، می‌نویسند: «حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بدانند، یعنی قانوندان باشد؛ ثانیاً عدالت داشته، از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضاء را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است، نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست، چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد»^{۵۱}.

^{۴۵} - الفلاسفة النبوة جعلت لتقرير الشريعة التي هي سياسة الدنيا و من ثم كل من لازم الشرعيات تهذيب أخلاقه و حسن أفعاله و تقدس في نفسه و أقبل بفكره على زهده و رمسه و نظر بعين بصيرته فعرف الرب و ما يفاض عنه بعنايته فالشرعيات ألطاف في العقلیات. علی بن یونس نباطی، الصراط المستقیم ج ۱ ص ۶۱.

^{۴۶} - شرح این موضوع را می‌توان در: استراتژی توسعه صنعتی کشور، مسعود نیلی (۱۳۸۲) ملاحظه کرد. دانشگاه صنعتی شریف.

^{۴۷} - مردم بر مال‌هایشان مسلط هستند. روایت از پیامبر اکرم ص، بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، جلد ۶، صفحه ۲۷۲. همچنین عوالی اللائی، ابن ابی جمهور الاحسانی، ج ۱، صفحات ۴۵۷ و ۲۲۲.

^{۴۸} - شرح این مقوله خارج از این مقاله است و کتاب‌ها می‌توان در توضیح آن نوشت ولی برای توضیح بیشتر مطلب رجوع کنید به بیدآباد (۱۳۸۲)، مسائل سیاستگذاری کلان اقتصاد ایران، مجموعه ۴۰ مقاله.

^{۴۹} - مستدرک الوسائل.

^{۵۰} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صفحه ۳۷.

^{۵۱} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صفحه ۳۸. همچنین نگاه کنید به ترجمه کتاب البیع شؤون و اختیارات ولایت فقیه، آیت‌الله خمینی (۱۳۷۱) چاپ سوم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صفحات ۳۱-۳۰.

پس از شرح این موضوع به مبحث ولایت فقیه می‌پردازند و صاحب خصلت‌های بالا را لایق اطاعت می‌دانند و می‌نویسند: «وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم ص و ائمه ع داشتند، بعد از غیبت فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه ع و رسول اکرم ص است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است. «ولایت فقیه» از امور اعتباری عقلایی^{۵۲} است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قراردادن و تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد».^{۵۳}

در همین مبحث مقام فقیه را به معنی امین رسول معرفی و می‌نویسند: «بنابراین، الفقهاء أمناء الرسول یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آن هستند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت» است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد، اما در عین حال عادل نباشد، لکن مراد از أمناء الرسول کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند، و پاک و منزّه باشند، چنان که در ذیل حدیث می‌فرماید: ما لم یدخلوا فی الدنیا. یعنی تا هنگامی که به منجلاّب دنیا طلبی در نیامده‌اند. پس اگر فقیهی در فکر جمع‌آوری مال دنیا باشد، عادل نیست، و نمی‌تواند امین رسول اکرم ص و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادل هستند که احکام اسلام را اجرا کرده، نظامات آن را مستقر می‌گردانند، حدود و قصاص را جاری می‌نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می‌کنند. خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقها است: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج، و صرف آن در مصالح مسلمین، تا اجرای حدود و قصاص، که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد - و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی‌تواند عمل کند، حفظ مرزها، و نظم شهرها - همه و همه. همانطور که پیغمبر اکرم ص مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعت آن را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند».^{۵۴}

در ادامه ضمن تأکید بر حکومت بر وفق قانون می‌نویسند: «حاکم در حقیقت قانون است. همه در امان قانون هستند، در پناه قانون اسلام‌اند. مردم و مسلمانان در دایره مقررات شرعی آزادند، یعنی بعد از آنکه طبق مقررات شرعی عمل کردند، کسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین یا آنجا برو. این حرف‌ها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومت‌ها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده‌اند. هر کس در خانه خود می‌لرزد که شاید الآن بریزند و کاری انجام دهند. چنان که در حکومت معاویه و حکومت‌های مانند آن امنیت را از مردم سلب نموده و مردم امان نداشتند. به تهمت یا صرف احتمال می‌کشتند، تبعید می‌کردند، و حبس می‌کردند - حبس‌های طولی‌المدت چون حکومت اسلامی نبود. هرگاه حکومت اسلامی تأسیس شود، همه در سایه قانون با امنیت کامل بسر می‌برند، و هیچ حاکمی حق ندارد برخلاف مقررات و قانون شرع مطهر قدمی بردارد. پس، معنای «امین» این است که فقها تمام اموری را

^{۵۲} - امور اعتباری، در برابر امور تکوینی، اموری را گویند که به فرض و جعل و قرارداد ایجاد می‌شود و آن را به واضع و جاعل آن نسبت دهند. چنانچه اگر واضع آن شارع باشد، آن را «اعتبار شرعی» نامند. و اگر واضع آن مردم باشند که برای اداره امور زندگی خود وضع و جعل کنند، آن را «اعتبار عقلایی» گویند.

^{۵۳} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صفحات ۴۱-۴۰.

^{۵۴} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صفحات ۶۱-۶۰.

که اسلام مقرر داشته به طور امانت اجرا کنند، نه اینکه تنها مسئله بگویند. مگر امام مسئله گو بود و تنها بیان قانون می کرد؟ مگر پیامبران مسئله گو بودند تا فقها در مسئله گویی امین آنها باشند؟ البته مسئله گویی و بیان قوانین هم یکی از وظایف فقهی است، لکن اسلام به قانون نظر «آلی» دارد، یعنی، آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می داند، وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفه مهم پیغمبران اجرای احکام بوده، و قضیه نظارت و حکومت مطرح بوده است»^{۵۵}.

ولی اجرای قانون را به نحوی مجدداً به فقیه مرجوع می کنند و حتی دادخواهی از قدرت های ناروا را تحریم نموده و در ارتباط با مقبوله عمر بن حنظله می نویسند: «از امام سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم. حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا چه اجرایی و چه قضایی، نهی می فرماید. دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین، اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»، یعنی قدرت های ناروا، روی آورده است. و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آمد، فانما یاخذه سحتاً و ان كان حقاً ثابتاً له؛ به حرام دست پیدا کرده، و حق ندارد در آن تصرف کند. حتی بعضی از فقها در «عین شخصی»^{۵۶} گفته اند که مثلاً اگر عباي شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید، نمی توانید در آن تصرف کنید^{۵۷}. ما اگر به این حکم قایل نباشیم، دیگر در کلیات، یعنی در «عین کلی»، شک نداریم. مثلاً در اینکه اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به مرجع و مقامی غیر از آنکه خدا قرار داده مراجعه و طلب خود را به وسیله او وصول کرد، تصرف در آن جایز نیست. و موازین شرع همین را اقتضا می کند»^{۵۸}. ... عمر بن حنظله می گوید از امام صادق ع درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این روا است؟ فرمود: «هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت بطور حرام می گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می فرماید: «يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^{۵۹}.

^{۵۵} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صفحات ۶۲-۶۱.

^{۵۶} - چون شخصی ادعا کند که دیگری (مدعی علیه) ملکی یا پولی به او وامدار است. اما مورد مطالبه معین و مشخص نباشد، بلکه حقی را به طور کلی مطالبه کند، مورد مطالبه را «عین کلی» گویند. اما چون مدعی گردد که ملک یا پولی معین از آن او نزد مدعی علیه است که در تصرف او است، و آن را بطلبد، مورد مطالبه را «عین شخصی» نامند.

^{۵۷} - محقق سبزواری در کفایه الاحکام به احتمال آن قابل شده، القضاء، محقق آشتیانی، ص ۲۲.

^{۵۸} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صفحات ۷۹-۷۸.

^{۵۹} - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ: قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَبْتَغِيَانِ مَنَازِعَةً فِي دِينِ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَالْإِلَى الْقَضَاءِ أَيْحُلُ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ، فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ؛ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ». اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷، «کتاب فصل العلم». «باب اختلاف الحدیث».

و پس از شرح مبسوطی راجع به فقها به مقدسین ساختگی اشاره کرده می‌نویسند: «امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می‌گیرند و به اسم اسلام به اسلام صدمه می‌زنند. رشد این جماعت که در جامعه وجود دارد در حوزه‌های روحانیت است. در حوزه‌های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها افرادی هستند که روحیه مقدس‌نمایی دارند و از اینجا روحیه و افکار سوء خود را به نام اسلام در جامعه سرایت می‌دهند».^{۶۰}

سپس به موضوع مهم تصفیه حوزه‌ها پرداخته می‌نویسند: «جای فقهای عادل و فضلا و مدرسین و طلاب است. جای آنها است که امانتدار و جانشین پیغمبران هستند. محل امانتداری است؛ و بدیهی است که امانت الهی را نمی‌توان به دست هر کس داد. آن آدمی که می‌خواهد چنین منصب مهمی را به عهده بگیرد و ولی امر مسلمین و نایب امیرالمؤمنین باشد و در اعراض، اموال و نفوس مردم، مغانم، حدود و امثال آن، دخالت کند، باید منزله بوده دنیاطلب نباشد. آن کسی که برای دنیا دست و پا می‌کند، هرچند در امر مباح باشد، امین الله نیست، و نمی‌توان به او اطمینان کرد. آن فقیهی که وارد دستگاه ظلمه می‌گردد و از حاشیه نشینان دربارها می‌شود و از او امرشان اطاعت می‌کند، امین نیست و نمی‌تواند امانتدار الهی باشد. خدا می‌داند که از صدر اسلام تاکنون از این علمای سوء چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد شده است. ابوهریره^{۶۱} یکی از فقها است؛ لیکن خدا می‌داند که به نفع معاویه و امثال او چه قدر احکام جعل کرد؛ و چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد ساخت».^{۶۲}

در باب اینکه آخوندهای درباری متمایز از فقیه است که می‌تواند امین رسول باشد می‌نویسند: «اشکال سر آنها است که عمامه بر سر گذاشته و چهار کلمه هم اینجا یا جای دیگر خوانده یا نخوانده، و برای شکم یا بسط ریاست به این دستگاه‌ها پیوسته‌اند... روایت است که از این اشخاص بر دین بترسید؛ اینها دین شما را از بین می‌برند. اینها را باید رسوا کرد، تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند؛ ساقط شوند. اگر اینها در اجتماع ساقط نشوند، امام زمان را ساقط می‌کنند؛ اسلام را ساقط می‌کنند. باید جوان‌های ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام، به اسم علمای اسلام، اینطور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوان‌های ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم اینطور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند؛ اینها قابل کشتن نیستند؛ لکن عمامه از سرشان بردارند. مردم موظف هستند، جوان‌های غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند. لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند لیکن عمامه‌هایشان را بردارند. نگذارند معمم ظاهر شوند، این لباس شریف است، نباید بر تن هر کسی باشد».^{۶۳}

وظایف حکومت اسلامی

به هر حال چه حکومت اسلامی از نوع اول باشد و چه از دو شق نوع دوم وظایفی را در قبال جامعه دارد که برخی

^{۶۰} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صفحه ۱۳۳-۱۳۲.

^{۶۱} - ابوهریره (۵۷ یا ۵۸ هـ. ق.). صحابی در سال هفتم هجری اسلام آورد. هرچند بیش از سه سال از مصاحبت پیامبر برخوردار نبود، بیش از هر صحابی دیگر از آن حضرت حدیث نقل کرد. تا آن جا که در عصر خلفا بارها بزرگان صحابه به او اعتراض کردند. ابوهریره. علامه شرف‌الدین ابوهریره شیخ‌المضیره، محمد ابوهریره، شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید ج ۴، ص ۶۳-۶۹ و ۷۸ و دایره المعارف اسلامی، ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۴۱۸-۴۱۹.

^{۶۲} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. ص ۱۶۴.

^{۶۳} - ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، آیت‌الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳. صص ۱۳۷-۱۳۶.

از آنها را می‌توان چون موارد عمده زیر برشمرد:

- ۱- وظایف تشریحی و تقنینی.
- ۲- وظایف قضایی و تنبیهی و تأدیبی.
- ۳- وظایف تأمین و حمایتی.
- ۴- وظایف نظامی و دفاعی.
- ۵- وظایف مالی و اقتصادی.
- ۶- وظایف مدیریتی و اجرایی.
- ۷- وظایف آموزشی و تربیتی.
- ۸- وظایف خدماتی و توسعه‌ای

منابع

- نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- حضرت حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی (۱۳۷۲)، بشارت المؤمنین، چاپ سوم. انتشارات حقیقت.
<http://www.sufism.ir>
- ابن ابی الحدید. () شرح نهج البلاغه.
- الاحسائی، ابن ابی جمهور () عوالی اللائی.
- آیت الله خمینی (۱۳۷۱)، شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از (کتاب البیع) چاپ سوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آیت الله خمینی (۱۳۷۳)، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
- آیت الله خمینی، تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی.
- بیدآباد، بیژن (۱۳۸۲)، مسائل سیاستگذاری کلان اقتصاد ایران، مجموعه ۴۰ مقاله. <http://www.bidabad.com>
- بیدآباد، بیژن و هرسینی، عبدالرضا (۱۳۸۲). شرکت سهامی بانک غیرربوبی، پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. <http://www.bidabad.com>
- حر عاملی، وسایل الشیعه، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۳ قمری.
- رسو، ژان ژاک (۱۳۵۴) قرارداد اجتماعی.
- روضه کافی، مرکز تحقیقات کامپیوتری اسلامی، دیسک فشرده CD.
- کلینی ()، اصول کافی.
- مجلسی، ملا محمد باقر (۱۴۰۳ هـ ق)، بحارالانوار، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، لبنان، بیروت، ۱۴۰۳ قمری.
- محقق سبزواری، کفایه الاحکام.
- نیلی، مسعود (۱۳۸۲)، استراتژی توسعه صنعتی کشور، دانشگاه صنعتی شریف.